

فصلنامه علامه

نشریه مؤسسه تحقیقاتی علوم اسلامی - انسانی دانشگاه تبریز

سال هفدهم - شماره پیاپی ۵۴

پاییز ۱۳۹۷

## بررسی تطبیقی عاشقانه‌های احمد شاملو و جبران خلیل جبران\*

حمیدرضا فرضی\*\*

الناز علیپوران لشکر شکن\*\*\*

### چکیده

در مقاله حاضر تلاش شده است اساسی‌ترین ویژگی‌ها در اشعار عاشقانه احمد شاملو و جبران خلیل جبران به صورت مقایسه‌ای و تطبیقی، مورد بررسی قرار گیرد و موارد اشتراک و اختلاف در اشعار عاشقانه آنان تبیین گردد. این شاعران عشق را با حماسه و مبارزه و ایثار و زندگی و... پیوند زده‌اند؛ که بیانگر آیین تمام‌نمای لطیف‌ترین احساسات و عواطف بشری است. شیوه‌ی شعری آنان به جهت تازگی و نوگرایی ذهنی عاری از هرگونه تقلید و تکرار بوده و از حرف و حدیث‌های همیشگی عاشق و معشوق خبری نیست، بلکه تصویرهایی مدرن و نو به صورت پایدار و پویا در مناسبات آنان موج می‌زند. با نظر به اینکه

\* تاریخ دریافت: ۹۷/۴/۹

تاریخ پذیرش: ۹۷/۷/۳۰

farzi@iaut.ac.ir

\*\* دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز

\*\*\* دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد شبستر

عاشقانه های شاملو به جهت قرار گرفتن در بطن جامعه خفقان‌زا مملو از خشم و خشونت بوده، در حالی که جبران در اکثر موارد به خاطر دوری از وطن و داشتن آزادی بیان، خوشبینانه‌تر با مسایل برخورد کرده است.

**واژگان کلیدی:** عاشقانه‌ها، احمد شاملو، جبران خلیل جبران، مبارزه، زندگی.

## مقدمه

«ادبیات تطبیقی را برای اولین بار شخصی به نام ویلمن فرانسوی<sup>۱</sup> در سال ۱۸۲۸ م. در اروپا به کار برد. بعدها سنت بوو<sup>۲</sup> منتقد فرانسوی در رواج و بسط آن کوشید. این ادبیات در آن زمان شیوه و روشی مشخص نداشته صرفاً مقایسه‌ی میان شاعران کشورهای مختلف بود. بعداً این اصطلاح رفته رفته آراسته به اصول و متدهای علمی گشته، در بیشتر کشورهای اروپایی گسترش یافت و بعد از آن به سرزمین‌های دور دست هم رسید.» (طه، ۱۳۸۷: ۹)

با توجه به شیوه‌های مختلف ادبیات تطبیقی و اختلاف و تفاوت آرای که در این مورد وجود داشته، ما آن شیوه‌ای را مدنظر قرار دادیم که عبدالسلام کفافی در کتاب «ادبیات تطبیقی» بدان اشاره داشته است: یعنی بررسی نقاط وحدت و احیاناً اختلاف در همه زمینه‌ها «در ادبیات تطبیقی بیش از هر چیز می‌توان به نقاط وحدت اندیشه بشری پی برد که چگونه اندیشه‌ای در نقطه‌ای از جهان توسط اندیشمندی، ادیبی، و یا شاعری مطرح می‌شود و در نقطه دیگر همان اندیشه به گونه‌ای دیگر مجال بروز می‌یابد.» (عبدالسلام کفافی، ۱۳۸۲: ۸) با تکیه بر این گفته می‌خواهیم ضمن بررسی یکی از مفاهیم مهم و موثر، یعنی واژه «عشق»، در اشعار دو شاعر بزرگ و بلندآوازه و کشف نقاط اشتراک و افتراق در زمینه‌ی توصیف عشق در آنها، به اندیشه‌هایی نو درباره ادبیات فارسی و تقابل آن با ادبیات سایر کشورها نیز دست یابیم.

شعر عاشقانه از گونه‌های اشعار غنایی است؛ که در آن شاعر به توصیف و ستایش معشوق خود می‌پردازد. «در شعر عاشقانه کلاسیک - در تصویر کلی‌اش - معشوق واقعی یا آرمانی مورد ستایش و پرستش قرار می‌گیرد، همه هستی در وجود او خلاصه

1 - villemain

2 - sainte beue

و همگرا می‌شود، سراسر گیتی نشانه‌ای از وجود بی‌همتای معشوق پنداشته می‌شود ... اما در عاشقانه‌های معاصر، انسان، طبیعت و معشوق چون مثلی به نظر می‌رسند که هر ضلع، ضرورت عشق ورزی به اضلاع دیگر را ایجاب می‌کند.» (بهفر، ۱۳۸۱ : ۱۶-۱۵) سخن گفتن از عشق به منزله یکی از چالش برانگیزترین موضوعات مورد بحث می‌باشد. از عمده‌ترین دل مشغولی‌های آدمی از ابتدای تاریخ بشری تا امروز مسئله عشق بوده است. شعر نیز در جاودانه کردن موضوع مزبور بیش از سایر هنرها به ایفای نقش پرداخته است. البته این عشقی که در جامعه امروز مد نظر شاعران است؛ تنها در مورد حرف و حدیث‌های متداول و معمول عاشقانه نیست بلکه عشقی است که با سیاست عجین شده؛ عشقی که غم نان دارد؛ عشقی که دغدغه اجتماع دارد. از همین روی است که در بند بند شعرهای تغزلی معاصر نیز باید انتظار ورود مضامینی به جز عشق را داشت. شعرهایی با درون مایه عشق اما آمیخته با دیگر دغدغه‌های انسان مدرن. در شعر امروز، شاعر، عاشقانه‌های خویش را با مسئله وطن و حتی مسایل سیاسی پیرامون خود پیوند می‌زند. محور اصلی تغزل‌های اجتماعی شاعر امروز انسان است.

در میان شاعران معاصر فارسی زبان، عاشقانه‌های احمد شاملو به دلیل تصویرسازی‌های بدیع و زیبا و دیالوگ‌های کم نظیر و حضور عشق به همراه زمینه‌های اجتماعی و سیاسی، باعث گشته که تغزلاتش پویانده و پر تحرک جلوه کند. شاملو (۱۳۰۴-۱۳۷۹.ش) شاعری است بی‌پروا، با اینکه بیشتر عمر خود را در محیطی سرشار از ظلم و ستم و خفقان سپری کرده است؛ ولی از گفتن حقیقتی که بدان باور دارد باز نمی‌ایستد و تندترین حمله‌ها را به دیکتاتورها و کسانی که فریاد آزادی خواهی را در گلوی بی‌گناهان خفه کرده‌اند؛ بازتاب می‌دهد. دوران شاملو، دوران خفقان سیاسی و

فرهنگی است. او کسی است که تمام پایه‌های شعر و افکار و اندیشه‌اش را بر اساس دفاع از آزادی، برابری و برادری و رعایت حرمت بشر بنا کرده است و به خاطر همین اعتقاد، زندان‌ها و تبعیدها را با جان و دل پذیرا شده است. بدین سبب اشعار عاشقانه‌اش نمی‌تواند خالی از صداهایی چون فریاد و مبارزه باشد.

جبران خلیل جبران (۱۹۳۱-۱۸۸۳ م) شاعر معاصر لبنانی نیز که عاشقانه‌هایش دارای تصاویری نو و متفاوت بوده عشق را که چون موهبتی مقدس و الهی و جوشان است با حماسه و مبارزه و زندگی و... پیوند زده است. وی روزگار سختی را به لحاظ بحران‌های اجتماعی و اشغال کشورش به دست بیگانگان و سلطه گران عثمانی از سر گذرانده، با اینکه در غربت به سر برده ولی هیچ‌گاه حس وطن خواهی خود را از دست نداده و به جهت روحیه انقلابی، در سراسر زندگی مبارزه‌گرانه خود دست به سنت شکنی زده تا از این طریق بتواند، حقایق را در ذهن انسان خفته بیدار کند و همین امر باعث طرد او از کلیسای کاتولیک شده است. وی این لحن مبارزه و اعتراض را حتی در اشعار عاشقانه‌اش نیز بازتاب داده است. معشوق در اشعار عاشقانه شاملو و جبران چهره‌ی واقعی و آشکار دارد. و مایه دلگرمی آنان به زیستن، مبارزه و تلاش می‌شود. و نور امید را در آتشکده قلب آنان، در رهانیدن از گرداب یاس و سرگستگی روشن می‌کند.

### پیشینه تحقیق

در مورد جبران و شاملو کتاب‌های زیادی نوشته شده است. اما تا آنجا که ما در اینترنت و کتابخانه‌ها، جستجو کردیم تاکنون عاشقانه‌های دو شاعر به صورت مقایسه‌ای بررسی نشده است؛ ولی به صورت جداگانه مورد تحقیق قرار گرفته است. از

میان آنها می‌توان به کتاب عشق در گذرگاه های شب زده اثر مهری بهفر اشاره کرد؛ که از صفحه ۳۹ تا ۶۷ به موضوع عاشقانه های شاملو پرداخته و در کتاب دیگری نیز به نام آنیما در شعر شاملو اثر الهام جم زاده از صفحه ۴۷ تا ۵۶ به همان موضوع اشاره کرده است. در مورد عاشقانه های جبران نیز کتاب «چیستی عشق» اثر اندرو دیب شرفان که یازده فصل کتاب را به این موضوع اختصاص داده است.

این بررسی و پژوهش در رابطه با عاشقانه های دو شاعر ایران و لبنان و تطبیق اشعارشان می‌تواند در شناخت بهتر ابعاد شخصیتی آنان موثر باشد. چرا که عاشقانه های آنان سرشار از مضامین زیبا و ناب است. مواردی که در این تحقیق بررسی شده، شامل ۸ عنوان می‌باشد؛ که می‌تواند زمینه ای برای تحقیق های بعدی در این موضوع باشد:

#### ۱- عشق زمینی، یا آسمانی

شاعران در ادوار مختلف، عشق را در تغزلات خود، گاهی چنان دو پهلو به کار برده اند که در بسیاری جاها آن را متوجه معشوق دیگری دانسته اند. که آن معشوق دیگری می‌تواند زن باشد یا مرد، می‌تواند نه زن باشد و نه مرد، بلکه یک معشوق قدسی و یک محبوب معنوی و الهی باشد. ولی به هر حال هر کدام به نحوی در تغزلات به معشوق خویش اظهار عشق و محبت کرده اند. «بخش کردن عشق به دو قلمرو زمینی و آسمانی این اشتباه بزرگ را پدید آورده است که این دو ضد یکدیگرند. کاربرد نادرست این دو اصطلاح در عرف ادبی ما سبب شده است که عشق زمینی را در بر گیرنده هرگونه عشق ناپاک، و به تعبیر مولوی «عشق هایی کز

پی رنگی بود» پنداریم، و آن را نفی کنیم. و در مقابل عشق آسمانی را به عنوان الگوی راستین عشق بپذیریم، و بستاییم.» (دهقانی ۱۳۸۷: ۱۵)

در اشعار شاملو با اینکه معشوق و عشق او زمینی است ولی این عشق برای خوش گذرانی و لذات نفسانی و تمتعات پست انسانی نیست بلکه سر چشمه‌ای است پاک و روشن که در جهت صیقل دادن روح و تعالی بخشیدن به آن، تلاش می‌کند و روح خسته شاعر را به مامن آسودگی و فارغ از آزرده‌گی می‌رساند.

در فراسوی مرزهای تنت تو را دوست می‌دارم / آینه‌ها و شب پره‌های مشتاق  
را به من بده / روشنی و شراب را / آسمان بلند و کمان گشاده پل / پرنده‌ها و قوس  
قزح را به من بده / و راه آخرین را / در پرده‌ای که می‌زنی مکرر کن. / در  
فراسوی مرزهای تنم / تو را دوست می‌دارم / در آن دور دست بعید / که رسالت اندام  
ها پایان می‌پذیرد / و شعله و شور و تپش‌ها و خواهش‌ها / به تمامی / فرو می‌نشینند... /  
در فراسوهای عشق / تو را دوست می‌دارم. (شاملو، ۱۳۸۲: ۵۰۰-۴۹۹)

و یا در شعر دیگری می‌گوید:

اکنون من و او دو پاره‌ی یک واقعیتیم / در روشنایی زیبا / در تاریکی  
زیباست / در روشنایی دوست‌ترش می‌دارم / و در تاریکی دوست‌ترش می‌دارم / من  
به خلوت خویش از برایش شعرها می‌خوانم که از سر احتیاط هرگز بر کاغذی نبسته  
نمی‌شود. چرا که چون نوشته آید و بادی به بیرون‌اش افکند از غضب پوست بر اندام  
خواننده بخواهد درید. (همان: ۴۸۱)

ولی در عاشقانه‌های جبران عشق مفهومی متفاوت دارد نگاه شاعرانه و عارفانه او  
به عشق، آسمانی و معجزه‌آسا است و بر این باور است که «عشق را ما انسان‌ها به

وجود نمی‌آوریم، بلکه موهبتی است الهی که هر چیز را به راهی که خود می‌پسندد، هدایت می‌کند.» (شرفان ۱۳۸۵: ۵۷)

جبران در اثر خود به نام «بال‌های شکسته»، از شکایت و زاری معشوق خود با خدا که به خاطر جدایی از جبران حاصل شده بود سخن به میان آورده:

تو ای خداوند قاهر و توانگر! روزی چشم‌هایم را با عشق و محبت باز می‌کنی و روزی دیگر با عشق و محبت کور می‌کنی، یک بار دست نوازش بر سیمایم می‌کشی و بار دیگر سیلی سخت بر گونه‌هایم می‌نوازی، در دلم نهال گل سفید می‌کاری و در اطراف گل خار و خاشاک می‌گذاری، تو زندگی مرا با روح و روان جوانی آشنا کردی. خداوندا خودت به من کمک کن که تا واپسین لحظات عمر، پاک و طاهر باشم، ای خداوند مهربان سرنوشت مرا تا ابد در راستای خواست و مشیت مقدس خود قرار ده (جبران، ۱۳۸۵: ۹۴)

او باز در جای دیگر می‌گوید:

سلمی من از روز اول عاشق و فریفته تو شدم، عشق گنج گرانبهایی است که خداوند در دل‌های حساس و بزرگ به امانت می‌سپارد. (همان: ۱۱۷)

عشق زمینی او مایه ارتقای روحی و کمال شخصیتی شاعر به سوی عشقی آسمانی است. حتی گاهی این عشق انگیزه زندگی، تلاش و پایداری و حتی دست یافتن به کمال و هنر می‌شود. این یک عشق زنده و زندگی بخش است عشقی که به انسان انگیزه و توان کار، تلاش و حتی سرایش شعر می‌دهد. در جای جای آثار جبران سرچشمه عشق و محبت پروردگار موج می‌زند و جلوه‌گاه آن در زن نمود پیدا می‌کند. زن سرچشمه‌ی لطف و مایه‌ی رهایی بشر از تاریکی‌ها و ناعدالتی‌هاست. «در نظریه جبران، نوعی اعتقاد به تناسخ دیده می‌شود. او در می‌یابد که تسکین واقعی عشاق



راستین که چنین عشق مقدسی به یکدیگر دارند، دیدار مجدد آنان در پیوندی ابدی است.» (شرفان، ۱۳۸۵: ۶۱)

عشق من، سلمی، با من بمان. با من خواهی ماند تا پایان زندگی‌ام، و پس از مرگ نیز دست خداوند ما را به هم خواهد رساند. (جبران، ۱۳۸۵: ۹۰)

## ۲- عشق و ایثار

از آنجایی که واژه ایثار قدمتی دیرینه دارد و از زمان پیدایش بشریت وجود داشته، از این رو وجود این واژه و مفهوم آن در ادبیات تعلیمی ما امری بدیهی تلقی می‌شود. و شاعران و روشنفکران هر عصری این واژه را در اشعار عاشقانه‌شان با زیبایی و شگرد خاصی به کار برده‌اند. از میان شاعران معاصر پارسی زبان، احمد شاملو به گونه‌ای زیبا تغزل و ایثار را به صورت برجسته نشان داده است. شاملو در کنار معشوقش به احساسی از امنیت و آرامش می‌رسیده، انسانی که به نام آیدا در عاشقانه‌های شاملو نمود پیدا کرده، در واقع شخصیتی نجات دهنده و فداکار داشته که در لحظه لحظه زندگی شاعر همراه او بوده چنانکه باقی‌نژاد می‌گوید: «معشوقی که مخاطب این اشعار است، همسری است که شاعر او را در دوران ناامیدی و تنهایی یافته است او زنی است که باید رسالت سنگینی را که این اشعار به عهده او می‌گذارد، ادا می‌کرده... او تا پایان عمر در کنار شاملو ماند و با او زیست و فداکارانه بر پای او ایستاد و مشقت‌های بی‌حد و حساب زندگانی وی را عاشقانه تاب آورد.» (باقی نژاد، ۱۳۸۷: ۳۹۸-۳۹۹)

مرا لحظه‌ای تنها مگذار/مرا از زره نوازشت رویین تن کن / من به ظلمت گردن  
نمی‌نهم / جهان را در پیراهن کوچک روشنت خلاصه کرده‌ام / و دیگر به جانب آنان  
باز نمی‌گردم. (شاملو ۱۳۸۲: ۱۰۵-۱۰۴)

شاملو در پاس داشت معشوق خود می‌گوید:

این/سرود/ سپاسی دیگرست / سرود ستایشی دیگر:/ ستایش دستی که مضرازش  
نوازشی ست / و هر تار جان مرا به سرودی تازه می‌نوازد.../امیدی / پاکی و ایمانی  
/ زنی / که نان ورختش را/ در این قربان گاه بی عدالت / برخی محکومی می‌کند که  
منم. (همان: ۴۷۷-۴۷۶)

جبران نیز در اشعار عاشقانه، معشوق خود را زنی ایثارگر و وفادار به تصویر  
کشیده چرا که اصلی‌ترین نردبان ترقی شاعر محسوب می‌شده او با پول خود، هزینه  
تحصیل جبران را تامین می‌کرد و همو بود که جبران را به نویسندگی و نقاشی تشویق  
می‌کرد و نوشته‌های انگلیسی جبران را تصحیح می‌کرد. تنها درمان دل‌تنگی جبران  
نسبت به سرزمینش، عشق و محبتی بود که ماری به او ابراز می‌داشت. او در کنار ماری  
توانسته بود در برابر همه مشکلات و سختی‌های جان سوز، طاقت بیاورد.

ماری من و تو، ما شده‌ایم. تو در وجود من رخنه کرده‌ای. ما نمی‌توانیم خود را از  
دیگری جدا سازیم مگر آن که او را نابود کنیم. اما هرگز نمی‌توانیم دیگری را از خود  
جدا کنیم، چرا که این رابطه متعلق به روح عظیم ماست. من دیگر نمی‌توانم بدون تو  
به تفکر، تخیل، خلاقیت و کار پردازم و این رابطه باید قدرت یابد، تا در برابر رنج و  
دوره‌های درد مقاومت کند. اما باید گفت که همین دوره‌های درد به رابطه ما زیبایی  
می‌بخشند، پس باید توان مقاومت در برابر آنها را داشته باشیم تا زیبایی را احساس  
کنیم. (جبران، ۱۳۸۷: ۷۸)

او باز در جای دیگری می‌گوید:

تو به زندگی من احساس ابدی بخشیدی. من قادر به زندگی نبودم، جز اینکه تو به من هستی بخشیدی. در واقع بسیاری از افراد به دلیل فقدان فردی مثل تو جان می‌دهند، فردی که به نجات آنها بشتابد. تو تنها به من پول ندادی، بلکه همچون یک پرستار به من روش عشق، ایمان و دانش بخشیدی. من گهگاه به فکر فرو می‌روم که آیا در طول تاریخ فردی، کسی روح خود را فدای دیگری کرده است. (همان: ۷۴)

### ۳- عشق و حماسه

اشعار احمد شاملو حماسی - تغزلی است. «یعنی دو خصلت متفاوت را با هم جمع آورده است. تغزلی است، زیرا غالباً سخن از عشق و مهر و شکفتن و جلوه‌های زیبایی از انسان و طبیعت و جهان می‌گوید. حماسی است، زیرا در همان زمان با نیروهای زیانکار به چالش در می‌آید. این‌گونه بیان حتی در اشعار بهترین نمایندگان شعر تغزلی جدید: توللی، سایه و نادر پور نیامده است.» (دستغیب، ۱۳۷۲: ۱۴۳) «عشق فردی و اجتماعی در گره خوردگی و تلاقی بی‌همتایش به نیرویی عظیم و سوزنده، پویا و پر تکاپو بدل می‌شود. عشقی که فریاد اعتراض و مبارزه طلبی و آزادی‌خواهی است، نه مستی فزا و مخدر، که بر انگیزاننده و حماسی است.» (بهفر ۱۳۸۱: ۵۷)

بر هر سبزه خون دیدم در هر خنده درد دیدم. / تو طلوع می‌کنی من مجاب می‌شوم / من فریاد می‌زنم / و راحت می‌شوم / از هر خون سبزه‌ای می‌روید از هر درد لب خنده‌یی / چرا که هر شهید درختی ست. / من از جنگل‌های انبوه به سوی تو آمدم / تو طلوع کردی / من مجاب شدم، / من غریو کشیدم / و آرامش یافتم / کنار بهار به هر

برگ سوگند خوردم/ و تو/ در گذرگاه های شب زده/ عشق تازه را اخطار کردی.  
(شاملو ۱۳۸۱، ۲۲۶-۲۲۴)

شعرهای عاشقانه شاملو، نشانگر عشقی متعهد و آرمانگرا است و معشوق او، همواره شخصیتی نجات‌دهنده و وفادار داشته که از خصلت‌های نیکوی انسانی است. شاعر در شعرهای عشقی، چهره‌ای حماسی از معشوق می‌سازد و عدالت و آزادی، معصومیت، خشم و ترس با معشوق در آمیخته می‌شود.

در خلئی که نه خدا بود و نه آتش/ نگاه و اعتماد تو را به دعایی/ نو میدوار/ طلب کرده بودم جریانی جدی در فاصله دو مرگ/ در تهی میان دو تنهایی/ نگاه و اعتماد تو بدین‌گونه است! / شادی تو بی‌رحم است و بزرگواری/ نفس است در دست‌های خالی من ترانه و سبزی و سبزی ست / من / بر می‌خیزم / چراغی در دست، چراغی در دلم / زنگار روح را صیقل می‌زنم/ آینه‌یی برابر آینه‌ات می‌گذارم/ تا با تو/ ابدیتی بسازم.  
(همان: ۳۹۰ - ۳۸۹)

جبران نیز در بیشتر اشعار عاشقانه خود، روح حماسی خود را متجلی ساخته و به امید پیروزی و صلح ابدی جهان در برابر بیداد و ستم به عشق خود اینگونه دلگرمی می‌دهد.

بله، ماری محبوبم، ما درک می‌کنیم، بی‌دانستن آن که درک می‌کنیم، و چیزی را می‌زییم که در آگاهی‌مان قادر به توصیفش نیستیم. واقعیت رابطه ما، حضور حقیقتی است که پیرامون ما چرخ می‌زند... همه چیز دیگرگون است. این خیابان‌ها، در قطارها، در خودروها زیبایی دیگری را متجلی می‌کنند. و فرجام این جنگ که سراسر اروپا را فراگرفته، دور نیست. پیروزی طرفی که ما به آن تعلق داریم، مهم نیست، که تفوق روح بر ماده اهمیت دارد. یک قطره نفت، حتی اگر چهار سال در قعر دریا باشد،

سرانجام به سطح آب می‌آید و نور را می‌بیند. اما برای چه این‌ها را برای تو می‌نویسم، ماری؟ تو هر آنچه را که رخ می‌دهد، می‌دانی. و تو، بیشتر از هر کس دیگری در این جهان، ایمان من را به این پیروزی تغذیه کرده‌ای. (جبران، ۱۳۸۷: ۱۲۰-۱۱۲)

#### ۴- عشق و مبارزه

روشنفکران و بزرگان فرهنگ و ادب ایران، ظلم و ستم و جور را در هر عصری به نحوی در اشعارشان تجلی داده‌اند. ولی در کمتر شعری آمیخته شدن اشعار عاشقانه با مبارزات اجتماعی به صورت برجسته نشان داده شده است. از میان شاعران معاصر احمد شاملو کسی است که عشق و مبارزه را در اشعارش پیوند داده و همواره ستایش عشق به انسان، آزادی و عدالت اجتماعی و ستیز بی‌امان با آزادی‌کشی را، جوهره کلام خود قرار داده است. وی عشق را برای این می‌خواهد که بتواند با توانی مضاعف در برابر سختی‌های زندگی و بیدادگری‌ها به مقابله برخیزد.

میان آفتاب‌های همیشه / زیبایی تولنگری است / نگاهت / شکست ستمگری است / و چشمانت با من گفتند / که فردا / روز دیگری است. (شاملو، ۱۳۸۲: ۴۵۴)

شاملو در مبارزه‌ای نابرابر تنها به واسطه سلاح عشق به پیروزی نهایی نایل می‌شود. بی‌پرده باید گفت که او مرد میدان رزم است و کار نبرد را تا آخرین نتایج آن تعقیب می‌کند. در این راه متوسل شدن به نیروی عشق با وجود شکست‌ها و سرخورده‌گی‌ها او را به وا‌حه آباد دل‌بستگی می‌رساند چنانکه مختاری می‌گوید:

«چهره هویت انسانی غبار گرفته است، و عشق غبار را می‌زداید. ستایش انسان عظیم در شکست، در پناه عشق و در عشق آغاز می‌شود. عشق چون مبارزه آمیزگار انسان و عظمت‌های اوست. هنگامی که انتظار برآورده نمی‌شود، و بسیاری از آن‌ها که

در معرکه ستیز بوده‌اند، روی پنهان می‌کنند، و پاسخی به پرسش‌های شاعر نمی‌دهند، تنها چیزی که او را با انسان روبه‌رو و همراه می‌کند عشق است. شاعر از حقارت و ابتذال نفرتی عمیق دارد، و نمی‌تواند پی‌آمدهای سال بد را برتابد. اما عشق تاب و توان او را می‌افزاید و باز باور نخستین را در او می‌انگیزد.» (مختاری، ۱۳۷۸: ۳۱۲)

من عشقم را در سال بد یافتم / و هنگامی که داشتم خاکستر می‌شدم / گر گرفتم /  
 من بد بودم، اما بدی نبودم / از بدی گریختم / و دنیا مرا نفرین کرد و سال بد رسید / و  
 من ستاره‌ام را یافتم، من خوبی را یافتم / به خوبی رسیدم / و شکوفه کردم. (شاملو،  
 ۱۳۸۲: ۲۱۱-۲۱۰)

جبران نیز همچون شاملو به گونه‌ای مبارزه خود را در برابر سلطه‌گران سرزمین مادری‌اش و نابرابری‌های شدید موجود میان مردان و زنان، در برابر افراطی‌های مذهبی و از میان بردن عشق به نام سنت ادامه داد. ولی گره خوردگی مبارزه و عشق در آثار او به شدت اشعار شاملو نیست. او در اثر خود به نام «بال‌های شکسته» اولین عشقش را که به خاطر قوانین و سنت‌های غلط اجتماعی به ناکامی کشیده شده بود؛ به تصویر کشیده، چنانچه آقای شرفان می‌گوید: «جبران به‌طور دردناکی از اسارت زن در جوامع شرقی آگاه است و مبارزه بی‌رحمانه‌ای را برای رهایی او آغاز می‌کند. زیبایی زن متناسب با پولی بود که از این بابت پرداخته می‌شد؛ بدون اینکه عشق متقابلی بین قلب‌هایی که می‌خواستند ازدواج کنند، وجود داشته باشد. در برخی موارد، هدف از ازدواج کسب درآمد بود که در این صورت، هیچ اعتنایی به وجود عشق بین دو تن و یا رضایت والدین به این ازدواج نمی‌شد. جبران این موضوع را فاجعه‌ای برای جامعه می‌داند.» (شرفان، ۱۳۸۵: ۱۱۶)

هیجده ساله بودم که عشق چشم‌هایم را با نور سحرآمیزش باز کرد و برای نخستین بار با انگشتان آتشین خود احساسات مرا لمس کرد. سلمی کرامه اولین زنی بود که احساسات درونی‌ام را با زیبایی خیره‌کننده‌اش بیدار کرد... ولی دست تقدیر از این راه دامان سلمی را گرفت و او را همچون زنان نگون بخت مشرق زمین به ذلت و بندگی کشانید... سلمی دچار سرنوشتی گردید که بیشتر جوانان هم جنس او در دوران زندگی بدان دچار می‌گردند. وی قربانی ثروت پدر و آرزوهای داماد خیره سر خویش شد. اگر شیخ فارس کرامه مرد ثروتمندی نبود هرگز سلمی دچار چنین سرنوشتی نمی‌شد. (جبران، ۱۳۸۵: ۸۶ - ۵۸)

باز در جای دیگر می‌گوید :

محبوب من، اشک مریز و خنده کن، که مردمان پیشوایانی دارند که چون سنگدلی حاکمانشان به کمال رسید، ترحم می‌ورزند. از زنده باز گشتن من تعجب مکن، که عشق را نشانه‌ای است که چون مرگ ببیندش باز می‌گردد و دشمن چون بر آن وقوف یابد، فرار پیشه می‌کند. من هستم، رویا نیست. خیالی نیست که از سرزمین هوس‌ها آمده باشد به دیدار بوستانی که جایگاه سکوت و زیبایی توست. بیم مدار، من حقیقتی هستم که از میان آتش و سر نیزه باز گشتم تا خبر پیروزی عشق بر جنگ، به مردمان برسانم. کلمه‌ای هستم که مرد صلح بر زبان دارد تا قصه نیکبختی تو آغاز کند. (جبران، ۱۳۸۴: ۱۳۶)

##### ۵ - عشق و تعهد :

تعهد یکی از ویژگی‌های انسانی است که به نظر می‌رسد از ویژگی‌های فطری انسان‌ها باشد. تعهد عاملی برای برقراری روابط اجتماعی است. شعر شعرای متعهد، در

ادبیات جهان، پیوسته در خدمت انسان بوده است. اشعار آنان همواره، در میان امت خفته، شور و شوقی ایجاد کرده تا بندهای ظلم و ستم را بگسلند و در فضای آزاد و باز زندگی کنند. شاملو به تمام معنا شاعری متعهد است. تعهد در تمامی اشعار عاشقانه او حضوری جدی و پر شور دارد. تعهد در مقابل اجتماع، تعهد در مقابل انسان و تعهد در مورد مسئله آزادی، چنان رودی در شریان های شعر شاملو جاری است. شاعری که اینقدر در مقابل جامعه خود را متعهد می‌داند و تاثرات قلبی خود را از حوادث و اوضاع اجتماعی صمیمانه بر زبان می‌آورد، بدون شک نمی‌تواند غزل‌های خود را جدای از دردها و فغان‌های ملت ستمدیده بسراید، او از هر راهی سعی بر آن دارد تا مردم را از اوضاع جامعه فلاکت زده آگاه کند.

جز عشقی جنون آسا / هر چیز این جهان شما جنون آساست / جز عشق به زنی /  
 که من دوست می‌دارم / چه گونه لعنت‌ها / از تقدیس‌ها / لذت انگیزتر آمده است ! / چه  
 گونه مرگ / شادی بخش تر از زندگی ست ! / چه گونه گرسنگی را / گرم تر از نان  
 شما / می‌باید. (شاملو ۱۳۸۲،: ۳۵۳ - ۳۵۲)

شاملو در هر شرایطی وظیفه خود را به عنوان یک انسان و هنرمند متعهد، به‌درستی انجام داده و برای حرمت بشر و ساختن جهانی نوآیین و پاک با شعر و قلم خویش مبارزه‌ها کرده و خرسند از این بوده که حتی عشق ورزیدن و عاشقانه سرودن هم او را از این وظیفه خطیر باز نداشته است.

آنجا که عشق / غزل نه حماسه / هر چیز را / صورت حال / باژگونه خواهد بود: /  
 رسوایی / شهامت است و / سکوت و تحمل / ناتوانی / از شهری سخن می‌گوییم که در آن  
 شهر خدایید. (همان: ۵۷۷)



جبران نیز، به تعهد خویش نسبت به اجتماع خود تاکید می‌ورزد. محور عاشقانه‌های اجتماعی جبران انسان است. انسان اجتماعی جبران می‌تواند بازتابی از شخصیت خود شاعر نیز باشد. این انسان موجودی است که درد بر پیکر او ریشه دوانیده است. اما شاعر قصد تسلیم در برابر آن را ندارد، بلکه در بسیاری از غزل‌های خود در مقابل آن سر به عصیان بر می‌دارد. مسئله وطن و بیان دردها و رنج‌های هموطنان از مهمترین عاشقانه‌های جبران است.

انسان عاشق من و من محبوب اویم. در اشتیاق او هستم و او شیفته من است. اما آه، در عشق او مرا شریکی است که بر من سخت می‌گیرد و او را عذاب می‌دهد... محبوب خود را در صحرا می‌جویم، زیر درختان، کنار دریاچه‌ها او را نمی‌یابیم، که ماده فریض داده و به شهر آورده است، به اجتماع، به فساد، به تباهی... او را در کشتزار قناعت می‌جویم، دشمن من او را در تاریکخانه‌های آزمندی و فزون‌طلبی به زنجیر کشیده است... عاشق من، از دشمنم فریاد و ناله آموخته است و من به او خواهم آموخت تا از چشمه جان، اشک مهربانی بریزد و آه از بی‌نیازی برآورد. او برای من است و من برای او. (جبران، ۱۳۸۴: ۱۷۶ - ۱۷۵)

او باز در جای دیگری می‌گوید:

محبوب من! شاخه‌ها به این سو و آن سو، خم شده‌اند و خش خش شاخسارها با شر شر رودخانه دره، هم آوا شده و گوش‌هایم سرود «سلیمان» و آهنگ بر بط داوود و ترانه‌های «موصلی» را تکرار کرده است. دل کودکان قبیله به لرزه درآمده و گرسنگی، آنان را پریشان نموده، و آه مادران به خواب فرو رفته، تخت‌های غم و ناامیدی، و رویاهای پریشانی و تنگدستی دل مردان بیدار را به هراس افکنده، آنگاه، گریه و زاری

تلخ و آه بریده‌ای را شنیده که دل‌ها را از گریه و زاری و مرثیه سرایی لبریز می‌سازد.  
(همان : ۱۱۱)

#### ۶ - عشق و اجتماع

«تصویرپردازی در عاشقانه‌های شاملو، به دلیل هم‌ریشگی و هم‌گرایی عشق فردی و اجتماعی و پیوند گسست‌ناپذیر این دو، به اوج نوگرایی زبانی و محتوایی می‌رسد. در تغزل‌های شاملو، عناصر و مسایل اجتماعی، با عشق درآمیخته‌اند و انگاره عاطفی، حسی و تصویری شاعر را منتقل می‌سازند. شاملو چون نمی‌تواند از ژرفایی روان و عاطفه‌اش اجتماع را بزدايد حتی در زبان و در محتوای عاشقانه‌هایش نیز، عشق فردی از عشق به اجتماع و آرمان جدا نیست. (بهفر، ۱۳۸۱: ۵۱ - ۴۹)

پناه بردن شاملو به آغوش عشقی که در فضای بیدادگری‌ها و دروغ‌ها جریان دارد، جلوه‌ای پویا و متحرک به شعرهای عاشقانه‌اش داده است کمتر شعری از شاملو را می‌توان یافت که از عشق و تیرگی‌های اجتماع غافل مانده باشد. حتی وقتی در شعرش، بوسیدن دلدارش را به تصویر می‌کشد، در حقیقت، آن بوسه‌ها، یادآور یارانی است که با دهان خونین زخم‌هایشان بر خاک بوسه می‌نهادند.

نخستین بوسه‌های ما، بگذار / یادبود آن بوسه‌ها باد / که یاران / با دهان سرخ زخم‌های خویش / بر زمین ناسپاس نهادند / عشق تو مرا تسلی می‌دهد. (شاملو ۱۳۸۲: ۵۳۰)

«گاه شاملو با همان بیان حماسی و پر شوری که پیش از این اجتماع را ستوده بود، زهر واژه‌هایش را نثار آن می‌کند و به باد نکوهش می‌گیرد. آن شور و تپش و این خشم و عصبیت گاه کور و حق به جانب، اگرچه جایگاه او را در برابر اجتماع موقتاً

عوض می‌کند، اما از آن جا که فاصله هر نقطه از محیط دایره وجود او تا مرکز عشق و اجتماع یکسان است، وی به اجتماع پشت نمی‌کند.» ( بهفر، ۱۳۸۱: ۴۷)

علف‌های تلخ و مزارع گندیده خواهد رست / و باران‌های زهر به کاریزهای ویران خواهد ریخت، / مرا لحظه ای تنها مگذار / مرا از زره نوازشت رویین تن کن / من به ظلمت گردن نمی‌نهم / جهان را در پیراهن کوچک روشنت خلاصه کرده‌ام / و دیگر به جانب آنان / باز نمی‌گردم . ( شاملو ۱۳۸۲: ۳۸۴)

با همه نوساناتی که در اشعار شاملو از جمله پناه بردن به معشوق و قطع امید از اجتماع وجود دارد، ولی با این حال او را در اکثر عاشقانه‌هایش شاعری اجتماعی و مردمی می‌بینیم. که همواره توجه به رنج و دغدغه محیط پیرامونش او را به شاعری مردمی تبدیل کرده است و یک لحظه از خاطر او دور نیستند.

جبران نیز عشق را پدیده‌ای می‌داند که جامعه عربی ارزش والای آن را در نیافته است و همواره این واژه مقدس به عنوان یک معضل اجتماعی معرفی شده است. او با اندیشه انتقادآمیز خود، این دیدگاه و نگرش را در بستر اجتماع قبول ندارد و از اینکه می‌بیند عشق در جامعه عربی همچون اژدهایی جلوه می‌کند که مردم از نزدیک شدن به آن امتناع می‌کنند؛ روح لطیفش با دیدن این احوال در رنج و عذاب می‌افتد و اینگونه احساسات خود را به رشته تحریر در می‌آورد.

ماری، رفیق دلم! از عشق مترس، آری از عشق مترس. ما باید با همه رنج و لطف و بیم و سرگردانی و ابهامی که در عشق وجود دارد، به آن تسلیم شویم. ماری! گوش فرادار؛ من نه تنها امروز در زندان آرزوهایم، بلکه از وقتی که زاده شده‌ام این آرزوها نیز همراهم بوده‌اند، امروز هم به قیود افکار گذشتگان پای‌بندم، عقاید و افکاری قدیمی همچون فصول سال. آیا تو نیز می‌توانی در این زندان همراه من باشی تا با هم به

روشنایی روز برسیم و در کنار من خواهی ماند تا این بندها بگسلد و آزادانه به سوی قله کوهستان خویش رهسپار شویم. (جبران، ۱۳۸۴: ۱۶۰)

جبران نیز همچون شاملو در مواقعی از مردم و اجتماع سرخورده شده، آرامش را در طبیعت جستجو می‌کند. ولی با این وجود در قبال جامعه، احساس مسئولیت می‌کند. و با یگانه سلاح خود، به میدان مبارزه می‌رود؛ تا با فریادهای عدالت خواهانه، جهان را نسبت به وقایع دردناک، آگاه سازد. او در عین بیان دردمندانه مشکلات، اعتقاد به اصلاح جامعه در آینده دارد. آمیختگی مضامین عاشقانه و اجتماعی از سویی عاشقانه‌های جبران را از یکدستی و یکنواختی به در آورده و از سویی حال و هوای گوناگون ایجاد کرده است. او در بسیاری از داستان‌هایش نشان می‌دهد که ازدواج سنتی، غالباً جهنمی سوزان را به دنبال دارد. وی معتقد است زنی که بر اثر ناآگاهی خود، به ازدواج مردی در می‌آید که علاقه‌ای به او ندارد تیره بخت است؛ هر چند این مرد زندگی مرفهی را برایش تدارک ببیند.

محبوب من، زناشویی به هیچ کس اجازه نمی‌دهد دیگری را به بردگی بکشد مگر جایی که فرمانبر بودن را بر خود روا داری. در مقابل، فراسوی آن چه خودخواهی، به دیگری آزادی بده... برای مردمان هوشمند، بنیان ازدواج یک دوستی ناب است، تا در آن، برای دست یازیدن به رویاهای خود و رویاهای کسی که دوستش دارند، بجنگند. بدون این رویاها، زناشویی به ناهار و شام خوردنی در آشپزخانه تبدیل خواهد شد. (جبران، ۱۳۸۷: ۱۶۰)

## ۷ - عشق و زندگی

«حصول عشق واقعی فقط زمانی امکان دارد که دو نفر از کانون هستی خود با هم گفت و شنود کنند یعنی هر یک بتواند خود را در کانون هستی دیگری درک و تجربه کند. واقعیت انسان فقط در این «کانون هستی» است. زندگی فقط در همین جاست. و بنیان عشق در این جاست. عشقی که بدین گونه درک شود، مبارزه‌ای دائمی است، رکود نیست، بلکه حرکت است، رشد است، و با هم کار کردن است.» (فروم ۱۳۴۸: ۱۴۱) شاملو برای اینکه به زندگی خود ادامه دهد به عشق پناه می‌برد او شاعر عشق و زندگی است. او در بسیاری از موارد واژه عشق را با زندگی در آمیخته است. عاشقانه‌هایش ترکیبی از استقامت‌های مستمر در زندگی و تغزلی پرشور و حماسی است. اهمیت زندگی در ذهن شاملو نمایانگر دید مثبت او به آن می‌باشد. معشوق او کسی است که در پیچ و خم‌های زندگی اجتماعی و سیاسی سایه‌ای از روح خود شاعر است و او را برای تداوم و ماندگاری در زندگی پویندگی و تحرک می‌بخشد و نگاهش با همه مهربانی‌ها قاصدی است که از زندگی خیر می‌دهد و سکوتش، فریادی است که نشان از بودن می‌دهد.

تن تو آهنگی است / و تن من کلمه‌ای که در آن می‌نشیند / تا نغمه‌ای در وجود آید / سرودی که تداوم را می‌تپد / در نگاهت همه مهربانی‌هاست: / قاصدی که زندگی را خیر می‌دهد / و در سکوت همه صداها: / فریادی که بودن را تجربه می‌کند. (شاملو ۱۳۸۲: ۴۷۵)

«از دیگر نکات حائز اهمیت آن که شاملو به دلیل زندگی خصوصی تلخی که با همسران پیشین خود داشت و نیز گرفتاری‌های سیاسی و اقتصادی که گریبان‌گیرش شده

بود وقتی به عشق آیدا رسید، گویی حیاتی تازه را به دست آورد.» (شمیسا ۱۳۹۰: ۶۵۷)

بر چهره زندگانی من / که بر آن / هر شیار / از اندوهی جان کاه حکایتی می کند /  
آیدا / لبخند آمیزشی ست. / نخست / دیر زمانی در او نگریستم / چندان که چون نظر  
از وی باز گرفتم / در پیرامون من / همه چیزی / به هیات او در آمده بود / آنگاه دانستم  
که مرا دیگر / از او / گزیر نیست. (شاملو ۱۳۸۲: ۵۱۳)

تنها درد شاملو عاشقانه زیستن و با عشق زیستن بوده و به خاطر همین عاشقانه  
زیستن را درد مشترک خود می داند. شاملو همواره در زیستن خویش با عشق به جنگ  
ناکامی ها می رود و پیروزی نهایی را از آن عاشقان می داند. شاعر خود بر این عقیده  
است که آثارش یکسره خود زندگی است.

اما عشق جبران بسیار احساساتی و رقیق است او می خواهد به یاری عشق،  
عرصه ای دور از جنجال و هیاهوی جهان بیابد و زندگانی را بر حسب معیارهای  
عاطفی داوری کند.

تو و من و هر آن کس که با شوق زندگی زاده می شود می کوشیم به مرزهای  
وجود خود برسیم، نه فقط از راه شناخت؛ که تمنای ما زیستن این تجربه است. و روح  
این جهان، همان که همواره دگرگون می شود، همان مطلق است. ماری، نامه تو زیباترین  
توصیفی است که از زندگی دیده ام. تجلی ای از تمنای مقدس رویارویی با جهان است،  
و برهنه دیدن این جهان است روح شعر زندگی. (جبران، ۱۳۸۷: ۹۵)

عشق جبران انگیزه ی زندگی، تلاش و پایداری و حتی دست یافتن به کمال و هنر  
می شود. این یک عشق زنده و زندگی بخش است. عشقی که به انسان انگیزه و توان  
کار، تلاش و حتی سرایش شعر می دهد.

وقتی صدای تو را می‌شنوم، نرمی و حقیقت زندگی پیش رویم پدیدار می‌شود. هر بار که دهانم را می‌گشایم تا پاسخی بدهم، به گونه غریب، خود را روشن و مطمئن احساس می‌کنم. تو قادری کاری بکنی که من، بر بخشی درخشان‌تر و روشن‌تر از وجود خودم دست بگذارم. (همان: ۷۵)

#### ۸- عشق و وطن

یکی از عمده‌ترین مسایل عاطفی، که حوزه گسترده‌ای از تاملات انسان را در دوران ما به خود مشغول داشته، مسئله وطن است. این وطن دوستی حتی در اشعار شاعران نیز، زیباترین جلوه‌های عواطف انسانی را در بر داشته و نشانگر علاقه آنان به میهن و زاد و بوم‌شان است. عشق به وطن یک پدیده غریزی است. «پدیده‌ای ژرف و راز آلود به گونه‌ای که انسان به هنگام مرگ، آرزوی بزرگ بازگشت به سرزمین مادری و مدفون شدن در خاک وطن را دارد.» (جم زاده، ۱۳۸۶: ۱۹۹)

«شاملو در بسیاری از شعرهایش مام میهن را به صورت یک نماد مادر مثالی عنوان می‌کند آن جا که با هم سفر خویش سخن می‌گوید و از آیمایش می‌خواهد که او را به شهر سپیده دم و دروازه‌های شهر ناآگاهی و خویشتن یابی بازگرداند.» (همان: ۲۰۲)

ای هم سفر که راز قدرت‌های بی‌کران تو بر من پوشیده است! مرا به شهر سپیده دم، به واحه پاکی و راستی بازگردان! مرا به دوران ناآگاهی خویش بازگردان تا علف‌ها به جانب من بروند تا من بسان کندو با نیش شیرین هزاران زنبور خرد از عسل مقدس آکنده شوم. (شاملو، ۱۳۸۲: ۳۸۷-۳۸۶)

«در شعر شهر سرد، گویی شاملو سرزمین مادری اش را در پناه آغوش گرم معشوق جست و جو می‌کند و آنیما برای او نمادی از شهر آشنا و وطن او می‌شود، بلکه نماد تمام دنیا می‌شود.» (جم زاده ۱۳۸۷: ۲۰۳-۲۰۲)

سپیده دمان را دیدم / که بر گرده ی اسبی سرکش بر دروازه افق به انتظار ایستاده بود / و آنگاه سپیده دمان را دیدم که نالان و نفس گرفته، از مردمی که / دیگر هوای سخن گفتن به سر نداشتند دیاری ناآشنا را راه می‌پرسید / و آن هنگام با خشمی پر خروش به جانب شهر آشنا نگریست / و سرزمین آنان را به پستی و تاریکی جاودانه دشنام گفت... / ما دیگر به جانب شهر سرد باز نمی‌گردیم / و من همه جهان را در پیراهن گرم تو خلاصه می‌کنم. (شاملو، ۱۳۸۲: ۳۸۳)

جبران نیز همانند شاملو جلوه های وطن را در سیمای دختری شرقی از اهالی لبنان جستجو می‌کند، با این تفاوت که معشوق او یاد آور روزهای خوش زندگی در میهن عزیزش، لبنان است.

مه، من مانند مه هستم، مهی که موجودات را تیره و مبهم می‌سازد اما هرگز آنها را متحد نمی‌کند. من مهی هستم که به آب باران مبدل نمی‌شوم. من مه هستم و مه تنهایی خلوت من است، تنهایی که مرا گرسنه و تشنه می‌کند. با این وجود بد اقبالی من این است که مه واقعیت من است، واقعیتی که در جستجوی ملاقات با مهی دیگر در آسمان‌ها به سر می‌برد و دلتنگ شنیدن صدای دیگری است. تو تنها نیستی، ما هر دو اینجاییم، من می‌دانم تو که هستی ... ای مه، پس بیا تا کوه‌ها و دره‌ها را مه‌آلود کنیم، بیا در دل شاخه‌های درختان سرگردان شویم، بیا صخره‌های بلند را بپوشانیم، بیا در کنار یکدیگر قلب و وجود تمامی موجودات را تسخیر کنیم. (جبران، ۱۳۸۴: ۱۰۵)



## نتیجه

چیزی که در این مبحث مورد توجه قرار گرفته، این است که هر دو شاعر روشنفکر با این که از هم تاثیر نپذیرفته‌اند ولی شباهت‌هایی بین آن دو وجود دارد؛ از جمله این که به عشق، جایگاه مقدسی قایل شده‌اند و وجودشان را لبریز از لطافت قلبی و عاطفه‌ای سرشار از جاودانگی کرده‌اند. عشق در نظر آنان، عشقی آمیخته با هوس نیست بلکه عشقی است، مقدس و قابل ستایش که منشاء حرکت و تکاپوی بشری است. ابتکارات و تحولاتی که هر دو آنان در حوزه شعر عاشقانه به وجود آورده‌اند باعث شده است که نگاهی ویژه به آنان در حوزه ادبیات وجود داشته باشد. علاوه بر این هر دو شاعر از تخیلی ژرف و عمیق در اشعار خویش بهره برده‌اند. این دو شاعر در برخی جهات سرنوشتی مشابه داشته‌اند از جمله در راه رسیدن به آزادی، برادری و برابری جنگیده‌اند و به این سبب عاشقانه‌هایشان با مبارزه و حماسه و زندگی و ... گره خورده است. هر دو به نوعی از استقلال فکری و عاطفی در عاشقانه‌های خویش دست می‌یابند و سعی در انتقال دغدغه‌های خود از جامعه انسانی دارند. این ویژگی‌ها و خصوصیات در اشعار شاملو بیشتر قابل لمس و درک است. در بسیاری از عاشقانه‌ها تعهد هر دو شاعر بر این است که ضمن بیان دغدغه‌های عاطفی و احساسی خود، به بسیاری از معضلات اجتماعی اشاره کنند. در مواردی هم نقاط اختلاف دارند: شاملو به جهت قرار گرفتن در بطن جامعه و رویارویی با استبداد حاکمان عصر گاهی چنان سر بر عصیان برافراشته که جای جای عاشقانه‌هایش را مملو از خشم و زشتی نموده، در حالیکه جبران در اکثر موارد به خاطر دوری از وطن و داشتن آزادی بیان، با مسایل معقولانه‌تر برخورد کرده است. شاملو معشوق را نماد وطنی آرام و بدون خشونت به تصویر کشیده که همیشه در آرزوی رسیدن به آن انتظار کشیده ولی جبران

به خاطر دوری از وطن، جلوه‌های وطن را در سیمای معشوقی که خون عربی در رگ هایش جاری است؛ جستجو می‌کرده. عشق شاملو زمینی است و به معنای واقعی کلمه زنی است که در مسیر سرنوشت همدوش با او به سوی پایدگی نور و امید گام بر می‌دارد و درد و رنجی که شاعر به تنهایی آن را به دوش کشیده، با او شریک می‌شود. ولی در عاشقانه‌های جبران، عشق مفهومی متفاوت دارد، نگاه شاعرانه و عارفانه او به عشق، آسمانی و الهی است. عاشقانه‌های او با عرفان و واقع‌گرایی و خیال‌پردازی در آمیخته است.

### منابع

- باقی نژاد، عباس (۱۳۸۷): *انسان‌گرایی در شعر احمد شاملو*، ارومیه، نشر دانشگاه آزاد اسلامی واحد ارومیه، چاپ اول.
- بهفر، مهری (۱۳۸۱)، *عشق در گذرگاه‌های شب زده*، تهران، نشر هیرمند.
- جم زاده، الهام (۱۳۸۷): *آنیما در شعر شاملو*، تهران، نشر خورشید، چاپ اول.
- خلیل جبران، جبران (۱۳۸۵): *هشت کتاب، خاکستر سال‌ها و آتش جاویدان*. ترجمه جعفر حبیب. تهران. نشر محراب دانش، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۴): *شعله کبود*، ترجمه دکتر مهیندخت معتمدی، تهران، نشر جامی، چاپ سوم.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۳): *اشک و لبخند*، ترجمه سید رضا افتخاری، مشهد، نشر سنبله، چاپ اول.

- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۰)؛ *نامه‌های عاشقانه یک پیامبر*، گردآوری پائولو کوئیلو، ترجمه آرش حجازی، تهران، نشر کاروان.
- دستغیب، عبدالعلی (۱۳۷۳)؛ *نقد آثار احمد شاملو*، تهران، نشر آروین.
- دهقانی، محمد (۱۳۸۷)؛ *وسوسه عاشقی*، تهران، نشر جوانه رشد.
- شاملو، احمد (۱۳۸۲)؛ *مجموعه آثار*، دفتر یکم. تهران. نشر نگاه.
- شرفان، آندروید (۱۳۸۵)؛ *چیستی عشق*، ترجمه ملک دخت قاسمی نیک منش. تهران، نشر آوند دانش، چاپ اول.
- شمیسا، سیروس (۱۳۹۰)؛ *راهنمای ادبیات معاصر*، تهران، نشر میترا.
- طه، ندا (۱۳۸۷)؛ *ادبیات تطبیقی*، هادی نظری منظم، تهران، نشر نی، چاپ دوم.
- فروم، اریش (۱۳۵۳)؛ *هنر عشق ورزیدن*، ترجمه پوری سلطانی، تهران، نشر مروارید
- مختاری، محمد (۱۳۷۸)؛ *انسان در شعر معاصر*، تهران، نشر توس.

